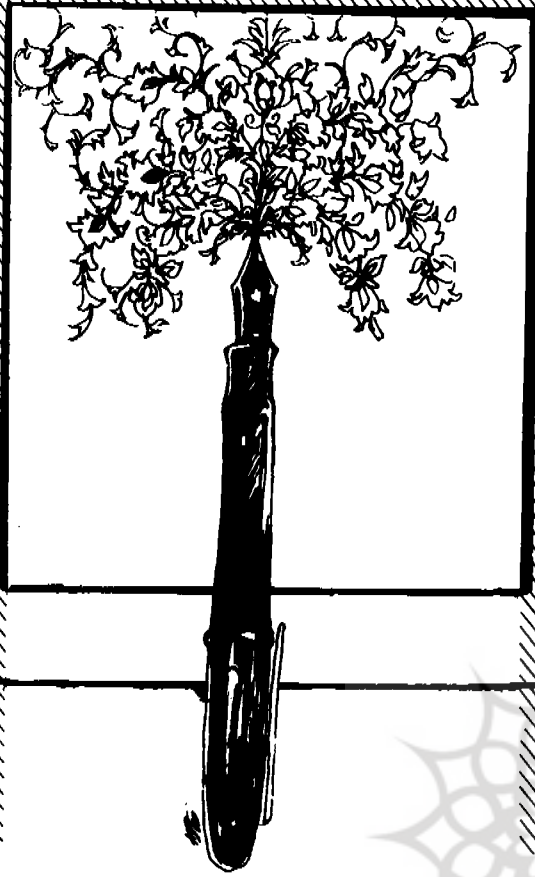


● فرهنگ و سیاست فرهنگی

عصر حاضر، قرن جنگ‌های صلیبی فرهنگی

● بخش دوم

● جلال رفیع



نگاهی به تعاریف و ویژگی‌ها

آنچه مسلم است این است که در تعریف و تشریح فرهنگ و واژه‌های معادل آن باید به سوابق تاریخی توجه داشت، اما حتی اگر واژه فرهنگ فارغ از هر حُسن یا سوء سابقه تاریخی نیز در نظر گرفته شود باز همچنان در بستر تعاریف گوناگون و اختلاف‌آمیز شناور است. صرف‌نظر از مواردی که به اختلاف لفظی یا تعاریف قراردادی مربوط می‌شود و نیز مواردی که به جای تعریف موضوع در حقیقت از علل ایجاد یا اهداف و غایات فرهنگ سخن می‌رود، می‌توان گفت اصولاً تنوع و تعدد موجود در تعریف فرهنگ تا حدی از جایگاهها و زوایای مختلف نگرش به آن ناشی می‌شود و تا حدی نیز منبث از اقتضای طبیعت این موضوع است. بسیاری از تعاریف را اجزاء متعددی از یک کل و پاره‌های گوناگونی از یک پیکر باید شمرد و در این صورت «تعریف» پاره‌ها در مقام مقارنه و تطبیق لزوماً نه ناقص بلکه ناقص‌اند و لذا در تکمیل و تثمین می‌توانند مدرسان یکدیگر باشند.

فرهنگ را مجموعه ساخته‌ها و اندوخته‌های معنوی انسان دانسته‌اند.^۱ «ساخته‌ها» به دستاوردهای کنونی و «اندوخته‌ها» به میراث تاریخی اشاره می‌کند. در این دیدگاه تفاوت فرهنگ با تمدن آنست که تمدن از مجموعه ساخته‌ها و اندوخته‌های مادی بشر حکایت دارد، حال آنکه فرهنگ وجه معنوی این ساخته‌ها و اندوخته‌ها را روایت می‌کند. فرهنگ در

* در عصر «امواج ضاله»، نه با منع و نهی مداوم بلکه با واکنش‌های فرهنگی است که می‌توان آینده‌ی افکار و افراد را تا حد قابل توجهی تضمین کرد.

* فرهنگ آن نیست که فقط در وادی عدم اظهار وجود کند! و تنها با کمک افعالی همچون «مخوان، مرو، مبین، مکن، مخواه» فعلیت یابد.

* شایسته و بایسته‌ی مدینه اسلامی آنست که آحاد جامعه بتوانند به هر چه در ایشوی و آنسوی عرضه می‌شود «مجتهدانه» نظر کنند و دریابند که واقعا جهات و جوانب مثبت تمدن غرب و جهات و جوانب منفی آن کدام است؟

* فرهنگ آن نیست که فقط در وادی عدم اظهار وجود کند! و تنها با کمک افعالی همچون «مخوان، مرو، مبین، مکن، مخواه» فعلیت یابد.

* اگر به تبادل و انتقال فرهنگی نیندیشیم، اسیر جزمیت و جمود شده، در دام عصیبت و حمیت جاهلی گرفتار می‌آییم.

لسانی دیگر به کلّ یا کلیت درهم آمیخته و بی‌پیوسته‌ای از ارزشها و اعتقادات، آداب و سنن احساسات و گرایشها، افکار و اندیشه‌ها، بینشها و منشها و به طور کلی عناصر سازنده و شکل‌دهنده شخصیت و اخلاق و اعمال هر قوم و هر ملت اطلا شده است.^۲

فرهنگ را به معنایی فراز و گسترده‌تر نیز حد کرده و گفته‌اند که مجموعه معارف، عقاید، زیبا اساطیر، هنر، اخلاق، قوانین، مقررات، آداب، رسد عادات مکتسبه انسان در جامعه و حتی هر نوع تولید و توزیع اقتصادی و هر نوع نظام و سازه سیاسی و مذهبی و خانوادگی و قضایی و نظایر آنها شامل می‌شود.^۳ بعضاً علوم و فنون و صنایع و به ط کلی دین و دانش و تمدن و همه مظاهر حیات آدمی به نحوی از انحاء در دایره شمول آن قرار داده‌اند. فی الواقع فرهنگ در این گونه تعاریف بدون آن «بسیط الحقیقه» باشد، «کل الاشیاء» تلقی شده گویی خیمه و خرگاه سلطنتش سراسر عالم را احلا کرده است!

برخی از نویسندگان عرب، «ثقافه» را معادل مطلوبی برای کولتور - فرهنگ - دانسته‌اند.^۴ در متدینی و روایی اسلام، آنچه به واژه فرهنگ نزدیک می‌نماید، «ادب» است. فرهنگ - ادب - در روای اسلامی با واژه‌های دیگری از قبیل اخلاق، معرف بصیرت، علم، هدایت، حکمت، عقل، اُب، تربیت

فکر و نظایر آنها نیز وجوه ارتباط و اشتراك دارد. همچنین فرهنگ را «شان ظاهر زندگی معنوی انسان» دانسته‌اند. در این باب گفته شده است: «نظم صوری و ظاهری اجتماعات بشری و کیفیت مناسبات و مراپطات گوناگون مردم در زمینه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی، بی‌شك از زندگی درونی و معنوی انسان نشأت می‌گیرد. زندگی معنوی، خود امری متشأن و ذی مراتب است. شان ظاهر آن، «فرهنگ» و تمام آن چیزهایی است که مربوط است به عالم ذهن و تفکر. و شان باطن آن، روح و جان انسان و ذوق و حال و حضور است. «فرهنگ» لفظی است متکثر المعنی و همین تکثر معنی گاه کار تفهیم و تفاهم اذهان را در امور مربوط به این مسأله دچار اشکال می‌کند. لفظ فرهنگ از مصدر فرهیختن به معنای ادب و هنر و علم آموختن است و ترکیب «فرهنگ اسلامی» در وسیعترین معنای خود به همه محصولات ذهنی و فکری و ذوقی کلیه مسلمین در تمام ادوار تاریخی اسلام اطلاق می‌شود.»^۱ فرهنگ را «حیات عقلانی و گنجینه ارزشها و شعور به آنها»^۲ و همچنین «بهبود کیفیت زندگی»^۳ نیز نامیده‌اند.

مع الوصف فرهنگ فی نفسه و قبل از آنکه بخواهیم در باب چگونگی و جهت گیری و همدفداری آن نفیاً و اثباتاً قضاوت کنیم، فرآیند پیچیده و پیشرفته ذهن انسان و فرآورده انتزاعی قوه تفکر و ادراک او است که از تعامل و تعاطی عوامل و مؤثرات درونی و بیرونی وجود آدمی مایه می‌گیرد و دیدگاهها و رفتارهای گوناگون او را به طور مستمر شکل و جهت می‌دهد.

گفته شده است که فرهنگ را به آن نوع از مظاهر و نمودهای زندگی انسان می‌توان اطلاق کرد که با دستگاه اطلاعاتی و ادراکی او ارتباط دارد، خواه این ادراک ارادی و خواه ارتکازی باشد. فرهنگ به مسائل موسوم به مسائل ارزشی هم اطلاق می‌شود و هرچه ارزشی است فرهنگی

هم هست اما فرهنگ منحصر به ارزشها نیست.^۴ در این دیدگاه، رابطه فرهنگ و ارزش، رابطه عموم و خصوص است. همچنین گفته شده است که امور مربوط به انسان دو گونه است. برخی مانند ارزشها، سنتها و اندیشه‌ها معنوی است و اختصاص به انسان دارد و برخی دیگر مشترك میان انسان و حیوان است و به عنوان اولی جنبه فرهنگی ندارد، اما انسان با تفکر آگاهانه یا ناآگاهانه خود به آنها صیغه و جهت و شکلی می‌دهد که وارد مقوله فرهنگ می‌شود.^۵ آنچه در جامعه یا در حوزه علوم یا در حرکتی که به وجود می‌آید به عنوان يك روش و يك سنت شكل می‌گیرد، بدان فرهنگ گفته می‌شود و در مقایسه میان بخش نظری و علمی نظام زندگی انسان با بخش به اصطلاح ارزشی آن یعنی آنچه به جنبه رفتاری مربوط می‌شود، می‌توان گفت فرهنگ بیشتر با بخش دوم ارتباط پیدا می‌کند.^۶ فرهنگ در عرف اجتماعی ایران غالباً دارای معنای عام و بعضاً واجد معنای خاص است. فرهنگ در وجه خاص به کلیه امور معنوی و روحی و اخلاقی و به اصطلاح ارزشی اختصاص دارد، اما در وجه عام، کلیه امور مادی را نیز در حالی که واجد شأنی از شئون معنوی و روحی باشد شامل می‌شود. فرهنگ به اعتبارات دیگری نیز تقسیم‌بندیهای پیدا می‌کند. در ارتباط با تاریخ گذشته به معنای تمدن و میراث علمی و

هنری است و در ارتباط با زمان حاضر به معنای روح کلی و هویت و ماهیت يك ملت به عنوان مجموعه‌ای با مشترکات فکری و عقیدتی و زبانی و امثال آن استعمال می‌شود. واژه فرهنگ علاوه بر آنکه مشترکات ملی و مذهبی و عمومی را افاده می‌کند، هنگامی که در درون يك جامعه و يك ملت در ارتباط با گروهها و تپها و صنوف مختلف اجتماعی به کار می‌رود، ناظر بر روحیات و منشهای اختصاصی این یا آن گروه و صنف خاص نیز هست و هر نوع خوی و خصلت حاکم بر رفتار و روابط اجتماعی افراد و گروهها یا انواع نظامها و مناسبات اقتصادی و سیاسی و قضایی و خانوادگی و دیگر مختصات مربوط به گروهها و سازمانهای اجتماعی را در حوزه شمول خویش قرار می‌دهد. با ملاحظه این ظرایف در مجموع می‌توان گفت که فرهنگ اولاً اختصاص به انسان دارد، ثانیاً به طور معمول و بدون قرینه شامل رفتارها و کنش‌هایی که منشاء کاملاً طبیعی و غریزی دارند نمی‌شود و بیشتر به بخش ادراکی و ارزشی در وجود انسان مربوط است، ثالثاً مستلزم سنت و عادت و به عبارت دیگر نوعی ثبات و تکرار و تداوم است و لذا لزوماً به آن دسته از مظاهر زندگی آدمی که جلوه‌های فردی و فوری و عکس‌العمل‌های آنی است اطلاق نمی‌شود، رابعاً در کاربرد عام خود کلیه پدیده‌ها و مظاهر مادی زندگی را در وجه معنوی آن تحت شمول قرار می‌دهد، خامساً نوعی احساس الزام و اجبار را از درون آدمی به او القاء کرده به نحوی از انحاء در رفتار وی تأثیر می‌گذارد. بدین ترتیب فرهنگ اعم از دین و دانش و اخلاق و امثال آنها است.

البته باید به خاطر داشت که در وادی واژه‌شناسی، همانطور که صاحب نظران عموماً بر این باورند و یادآور شده‌اند، نه تنها واژه فرهنگ دچار نوسان در تعریف و تشریح است بلکه بسیاری از واژه‌های کلیدی که هر کدام مفتاح باب موسعی دیگر است، نیز همین سرنوشت را داراست. آزادی، استقلال، مدیریت، تعلیم و تربیت، تکنولوژی، حقوق، حکومت، جامعه، سیاست و مباحث بسیاری از این قبیل وجود دارد که به بحث‌ها و بررسی‌های عمیق و عالمانه که متضمن تعاطی و تبادل افکار به طور مستمر باشد نیازمند است. تعاریف علمی و کلاسیک، گورهای است که از غورو غوص در بحر همین بحث و فحص‌ها به دست می‌آید.

با این حال و با بهره‌گیری از بحث‌ها و پژوهش‌ها و اظهار نظرهای گوناگون، در يك تعریف تفصیلی و تشریحی می‌توان گفت: فرهنگ به معنای اعم، بینش و منش هویت دهنده انسان در حوزه زندگی اجتماعی است، که به عنوان فرآورده عالی ذهن و فرآیند پیچیده و پیشرفته‌ی فکر آدمی تحت تأثیر علل و عوامل موجد و معدی درونی و بیرونی در تمامی کارکردها و کلیه مظاهر مادی و معنوی حیات وی تجلی می‌یابد و کلیت هم‌تافته و بهم پیوسته‌ای از باورها، فضایل و ارزشها، آرمانها، دانشها، هنرها و فنون، آداب و اعمال جامعه را شامل شده مشخص‌کننده‌ی ساخت و تحول کیفیت زندگی هر ملت است.

در این تعریف، فرهنگ اعم از دین و دانش است. دین، دانش، غرایز، تمایلات، نیازهای جسمی، خصوصیات اقلیمی، وضعیت اقتصادی و بسیاری از این قبیل امور در زمره ارکان سازنده و شکل دهنده‌ی

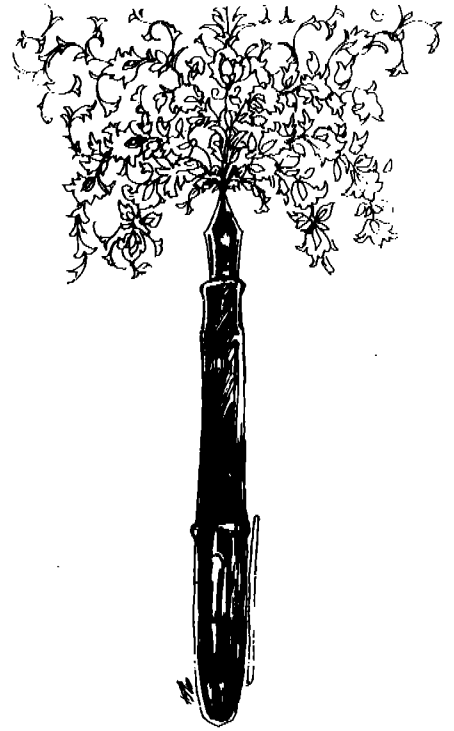
فرهنگ قرار دارند و بعضاً عمده‌ترین نقش را در ایجاد یا تقویم و تقویم آن ایفا می‌کنند، اما با این وجود باز هم فرهنگ اعم از آنها است. بدون شك علل و عوامل گوناگونی وجود دارند که می‌توانند آفریننده و سازنده فرهنگ باشند. حتی توهامات و تخیلات آدمی، افسانه‌ها و اساطیر، جنگها و ستیزها، عشق‌ها و علاقه‌ها و بالاخره ناراستی‌ها و ناروایی‌ها نیز در ساختار فرهنگی او می‌توانند مؤثر و دخیل افتند. و این همه را از اهداف و غایات باید جدا کرد، هر چند هر يك را بهره‌ای از ارتباطات متقابل نیز هست. ترکیب «فرهنگ دینی یا سیاسی یا...» می‌تواند، هم حکایتگر علل و عوامل و هم روایت‌کننده‌ی اهداف و غایات فرهنگی باشد.

فرهنگ، هویت دهنده است

فرهنگ، قطع نظر از تعاریف گوناگونی که می‌تواند داشته باشد و غالباً هم این تعاریف فاقد خصیصه جامعیت و مانعیت‌اند و با آنکه صرف به آنها نمی‌توان به کعبه مقصود راه یافت، اساساً در بردارنده‌ی اوصاف، ظرایف و دقیقه‌های بسیاری است.

الف - فرهنگ، هویت دهنده است. انسان بدون هویت و احساس هویت نمی‌تواند به حیات مطلوب و موعود ادامه دهد. به راستی چرا هر کس به طور طبیعی و ارتکازی سعی دارد تا در مقام معارضه و تقابل اگر به پستی و بدگوهری در نژاد و ملیت متهم شود، از خود و خانواده و کشور و نژاد و ملتش در مجموع و در حدی از حدود، خواه به اعتدال و حقیقت و خواه به افراط و اغراق، دفاع کند؟ افراد و احاد بشر بدون شخصیت و هویت انسانی و بدون آگاهی و احساس مطلوب از این هویت اساساً نمی‌توانند به حیات معنوی و حتی مادی خویش تعین و تداوم بخشند. فرهنگ و مورث تاریخی يك ملت، رکن رکن شخصیت و هویت انسانی هر يك از افراد و احاد آن ملت است. چنانکه در ایران پس از اسلام، فرهنگ اسلامی نه فقط مذهب بلکه ملیت این کشور نیز بوده است.

در هر حال معارضه و مقابله هر فرد انسانی یا کسانی که نژاد و ملیت وی را متهم می‌کنند و در مورد آن ناسزا و ناروا می‌گویند، در حقیقت صف‌آرایی و جبهه گرفتن در برابر اتهامات و تهاجمات است که شخصیت و هویت انسانی آن فرد را نفی و انکار و لگدمال کرده است. حب ذات و صیانت نفس فقط جنبه فردی ندارد، بلکه دارای تجلی اجتماعی و جلوه‌های ناشی از روح جمعی (ملی، قومی، فرهنگی، عقیدتی و...) نیز هست. بدین ترتیب است که می‌بینیم همه انسانها در نخستین مراحل رشد و تکوین جسمانی و روحانی خویش به شناخت و آگاهی از هر آنچه تعلق و نسبتی با آنها دارد سخت احساس نیاز می‌کنند و کنجکاوی و جستجوی فطری و طبیعی در این خصوص از همان دوران کودکی آغاز می‌شود. هر کس می‌خواهد بداند که او (همان که به آن «من» می‌گوید) چه و که بوده و هم اکنون کیست؟ هیچ فرقی نمی‌کند، جستجو در مورد تاریخ و فرهنگ و نیز پرسش از آن همان اندازه طبیعی است که جستجو در مورد پدر و مادر و اقوام و اجداد و پرسیدن از وضعیت گذشته و حال آنان و نیز مقام و موقعیت اجتماعی و انسانی سابق و لاحق آنها می‌تواند طبیعی باشد. همچنین می‌توان گفت این همانقدر لازم است که آن. زیرا اگر



✱ امروز به جای شیشه اسبها و برق شمشیرها و غبار لشکرها، آنچه در همه جای جهان دیده و شنیده می شود، شیشه بی امانی است که از حلقوم رادیوها و تلویزیونها برمی آید و برق خیره کننده ای است که از چشم دوربینها ساطع می شود و غبار عالمگیری است که از موج ماهواره ها برمی خیزد.

✱ فرهنگ آنست که قدرت انتخاب، تفکر، ابداع، ابتکار، هوشمندی، آفرینش و خلاقیت را ایجاد می کند یا افزایش می دهد.

✱ انسانی که هویت فرهنگی ندارد، یتیم است. چنین انسانی البته خواه و ناخواه شکاری است برای همه و صیدی است برای هر صیاد. و به عبارت دیگر اتویان آسفالته ای است برای عبور آرام و سریع تمامی وسائل و وسائط نقلیه فرهنگی و محموله های آنان.

✱ کسی که از تشخیص هویت و تشخیص فرهنگی خویش عاجز آمده است، اگر شکار بیگانگان نشود و در دام پدر خواندگان نیفتد، با ابتلاء به بیماری به اصطلاح هرری مذهبی و لابلایگیری فرهنگی از درون تباہ خواهد شد.

آگاهی انسان از وضعیت پدر و مادر و خانواده اش آگاهی او نسبت به عوامل سازنده و شکل دهنده شخصیت و هویت خود اوست و در واقع خود او را به خود او می نمایاند و می شناساند و البته این آگاهی ممکن است دارای تاثیرات منفی یا مثبت باشد، همین حکم در مورد او و فرهنگ و تاریخ و جامعه و ملت او نیز ساری و صادق است. خصوصاً که می بینیم شخصیت و هویت خانوادگی و نژادی و قومی نیز تا حد قابل ملاحظه ای خواه و ناخواه متأثر از مجموعه عوامل اجتماعی و تاریخی و فرهنگی است. همانطور که کودک محروم از وجود پربرکت پدر و مادر به هر حال کودکی یتیم و حرمان دیده است، انسان بریده از فرهنگ و تاریخ خویش نیز انسانی است یتیم. چنین کسی با فکر و فرهنگ و تاریخ گذشته و حال خود و در حقیقت با شخصیت و هویت ملی و فرهنگی خود نیز رابطه معنوی بنوّت و ابوّت را قطع کرده است. انسان بی فرهنگ، انسان مجهول الهویه است. طفل سرراهی است. انسان بی فرهنگ ظرفی است تهی و بلامظروف و نتیجتاً آماده برای پرشدن از هر چیزی که در این ظرف وارد شود و مهیا برای پذیرفتن هر نوع مظروف و محتوایی که بتواند این ظرفیت را به اصطلاح تکمیل کند.

این است که هر چند در بدری و بی خانمانی و یتیمی فرهنگی واقعیتی است قابل وقوع، اما بدری نمی باید که خصیصه فرهنگ پذیری و «خوبدیری نفس انسانی» به هر حال ظرف ذهنی و فکری او را از چیزی - هر چه باشد - مملو خواهد کرد و بدین ترتیب شاید تصور وجود انسان بی فرهنگ تصور قابل تصدیق نباشد. انسان بی فرهنگ ماده آماده ای است که به هر حال مستعد پذیرش صورتی از صور فرهنگی است و سرانجام چیزی به نام فرهنگ را به پدرخواندگی خواهد پذیرفت.

انسانی که هویت فرهنگی ندارد یتیم است. چنین انسانی البته خواه و ناخواه شکاری است برای همه و صیدی است برای هر صیاد و به عبارت دیگر اتویان آسفالته ای است برای عبور آرام و سریع تمامی وسائل و وسائط نقلیه فرهنگی و محموله های آنان، بی آنکه کمترین پیچ و خمی، فراز و فرودی، سنگلاخی، مانعی و مقاومتی وجود داشته باشد.

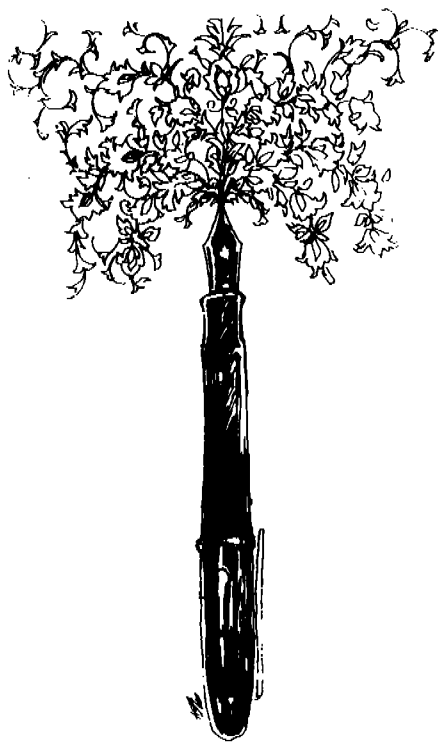
کسی که از تشخیص هویت و تشخیص فرهنگی خویش عاجز آمده است، اگر شکار بیگانگان نشود و در دام پدرخواندگان نیفتد، با ابتلاء به بیماری به اصطلاح هرری مذهبی و لابلایگیری فرهنگی از درون تباہ خواهد شد. همچنین ممکن است در وادی فکر و فرهنگ، ولگرد و متکدی باشد و امتلاء ذهن او همچون امتلاء بطن این، عاری از هر نوع نامل و تدقیق و تحقیق انجام گیرد!

انقطاع و از هم گسیختگی فرهنگی

قرن حاضر قرن جنگهای صلیبی فرهنگی است. سخن این نیست که فرهنگ یا فرهنگهای جهانی دارای وجوه مثبت و قابل اقتباس و انتخاب نیست. اگر به تبادل و انتقال فرهنگی نیندیشیم مسیر جزیمیت و جمود شده، در دام عصیبت و حمیت جاهلی گرفتار می آیم. اما سخن این است که امروز صاحبان قدرتهای برتر صنعتی و نظامی دقیقاً به اتکاء همین برتری مادی، خود را محق و مکلف می دانند تا از

فرهنگ خویش به عنوان فرهنگ برتر و برترین فرهنگ یاد کرده و در مقام کسب اقتدار و تسلیط فرهنگی برآیند و فرهنگ و تمدن ملت‌های دیگر را حتی المقدور به عنوان مانع و رادع از میان بردارند. آنها می گویند تا به منظور جلوس براریکه قدرت جهانی به مقام سلطنت بلامنازع فرهنگی نیز دست یابند و در این طریق هر فرهنگ مانع و مقاوم و مزاحمی را به زیر تیغ بنشانند. امروز صاحبان قدرتهای برتر صنعتی و نظامی جهان ارا به تکنولوژی را نیز به طور جنون آمیزی در همین طریق می رانند. آنان وجود فرهنگ مستقل و مقاوم و هم عرض را بر نمی تابند و تنها در صورتی آنرا تحمل می کنند که در طول و به بیان بهتر در ذیل و ظل فرهنگ سلطه قرار داشته باشد و باج و خراج بپردازد. امروز به اعتباری می توان گفت که صاحبان قدرتهای برتر نظامی و صنعتی، مغولهای با فرهنگ عصر حاضرند. صلیبیون قرن اتتمند. اما به جای شیشه اسبها و برق شمشیرها و غبار لشکرها، آنچه به کار آنها می آید و در همه جای جهان دیده و شنیده می شود، شیشه بی امانی است که از حلقوم رادیوها و تلویزیونها برمی آید و برق خیره کننده ای است که از چشم دوربینها ساطع می شود و غبار عالمگیری است که از موج ماهواره ها برمی خیزد. امروز حاجت به قلعه کوب و منجنیق نیست. ماهواره ها و دکلهای منجنیق هایی هستند که از آخرین غروبگاه خورشید در مغرب زمین، نخستین طلوعگاه او را در مشرق هدف قرار می دهند، پیش از آنکه خورشید فرصت و فراغتی برای طلوع دوباره داشته باشد.

امروز ایلغار مغولهای با فرهنگ به کسی امان نمی دهد و اگر بدهد می کوشد تا ایمان را از او بگیرد. این لشکرکشی فرهنگی به ایلغار مغولی و قتل عام صلیبی و قلعه کوفتن و سر بریدن منحصر و محدود نیست. میعنته سپاه سر می برد و میسره سپاه دل می برد! صاحبان قدرتهای برتر صنعتی و نظامی در قرن بیستم، «دجال» های عصراند. مرکوب آنان از هر سر موی آوازی سر می دهد و آوازه ای در گوشها می افکند. چندان که بسیاری از فرهنگسازان بشریت را نیز شیفته و فریفته خویش می سازد و کسانی را که خود در بستر تاریخی پدیدآورندگان فرهنگ و زاینندگان تمدن و امهات علم و فضیلت پرورش یافته اند بر مرکوب می نشاند و به شوق خانه بخت و مدینه فاضله ای موعود غرب از موطن ظاهری و باطنی شان در شرق بیرون می برد و در گریز از «خراجات یا خرابات شام»، «بارکش غول بیابان» می کند! کسانی که در برابر ظواهر برجذبه غرب خود باخته اند و فرنگ را با فرهنگ یکی دانسته اند، قدر و قیمت فرهنگ اسلام و ایران و اصولا نقش و تأثیر آن و علت نیازمندی خویش به آن را کما هو حقّه نمی دانند. اگر هم اندکی می دانند، احساس حقارتشان در مقابل تمدن تکنیکی و صنعتی غرب و یا کینه توزیهایی که به دلایلی نسبت به فرهنگ و سنن خودی داشته اند و دارند، آنان را از پذیرش حقیقت باز می دارد. اینان گویی نمی دانند و یا انکار می کنند که در عالم واقع درست همانطور که دست به دست شدن کودک و محرومیت وی از ثبات و استحکام خانوادگی، شخصیت او را نیز بی ثبات، آسیب پذیر، متزلزل و از هم گسیخته می کند، انقطاع و از هم گسیختگی فرهنگی نیز او را چه در کودکی و چه در



ایرانی مهد علم و فرهنگ و هنر بوده و هست. علوم تجربی و انسانی، علوم عقلی و نقلی، هنر و موسیقی، فلسفه و عرفان، جبر و هندسه، تاریخ و جغرافیا، شیمی و فیزیک و آموزشها و دانشهای بسیاری از این قبیل، شکوفه‌ها و ثمرات درخت تناور فرهنگ و تمدن اسلام و ایران بوده است.

فرهنگ، فرامرز و جهانگرد است

ب - فرهنگ همانطور که هویت‌ساز و گوهر پرداز است، فرامرز و جهانگیر و جهانگرد هم هست. فرهنگ، تبادل و انتقال و ترکیب و اتصال می‌طلبد. فرهنگ ذاتاً سیال، سیار، موج، متلاطم و طالب وصل، پیوند، امتزاج و ازدواج است، اما....

اولاً انسان صاحب فرهنگ باید نخست جوهر و هویت فرهنگی خویش را بازشناخته و از قدرت هاضمه فکری بهره‌مند شده باشد. همچون شجره طیبه‌ای که اصلها ثابت و فرعها فی‌السماء. اصل ثابت، شجره طیبه را یاری می‌کند تا با ریشه‌های نیرومند و شاخه‌های گسترده خویش ژرفای زمین را بشکافد و گستره آسمان را درنوردد و هرچه را از آب و آفتاب می‌گیرد و از خاک و افلاک می‌ستاند، تا در آزمایشگاه و پالایشگاه خویش بازنشانی و بازسازی نکند و آنرا همجنس و همسنگ خود نسازد و از صافی تصفیه و تزکیه نگذراند و با مقتضای ذات خویش سازگار نکند، در عالم نیات پذیرا نشود و به اقلیم وجود خویش راه ندهد.

ثانیاً پیوند محصولات و ثمرات فرهنگی نیز بدون وجود سختی، ارتباط، تقارب و تجانس طبیعی و درونی میان آنها ممکن نیست. هر شاخه‌ای را به هر ساقه‌ای و هر ثمره‌ای را به هر شجره‌ای نمی‌توان پیوند داد. باید دقیقاً دریافت که طبايع را چه مقتضیاتی است و چه پیوندهایی به وجود چه خصائص و حصول چه شرایط و به کارگیری چه شیوه‌هایی منوط و مشروط است. هر شجره‌ای در کدام پهن‌دشت و هر گلی در کدام باغ روئیده و ریشه دوانده و هر یک از چه آب و هوایی نضج و نمو یافته است؟

اجتهاد فرهنگی

باری، شناخت فرهنگ و ادبیات و علوم و عقاید همه کشورها و ملتها و جذب و جلب معطیات و منتخبات این فرهنگها در جای خود مفید و حتی واجب است، اما انجام این مهم به طریق مطلوب از عهده کسانی برمی‌آید که ملت و فرهنگ و عقاید و علوم خویش را تا سرحد کمال یا کفایت باز شناخته باشند و آنگاه مسلح و مجهز و پایبند، به میدان شناخت و شناسایی دیگر فرهنگها قدم نهاده و از قدرت هاضمه فکری و استقلال جوهری و ماهوی و نتیجتاً توان ارزیابی و تصفیه و قدرت تفکیک صحیح و سقیم و سره و ناسره و نیز توفیق تشخیص جواهر و اعراض و به عبارت دیگر قوه اجتهاد و انتخاب فرهنگی و فکری برخوردار باشند و شایسته و بایسته‌ی مدینه اسلامی این است که آحاد جامعه بتوانند در معرکه آراء و افکار و عقاید که گاه بازار تبادل و انتقال و اشتراء است و گاه حتی به مهلکه‌ای خسارت‌بار تبدیل می‌شود، به هرچه در این سوی و آن سوی عرضه می‌شود نظر کنند و دریابند که واقعا جهات و جوانب مثبت تمدن غرب و جهات و جوانب منفی آن کدام است؟

دورانی که کودک بزرگ‌نمایی بیش نیست به سوی یتیمی و آوارگی در شخصیت معنوی و باطنی سوق می‌دهد. چنین کسی در عرصه فرهنگ و جستجو برای شناخت خود و هویت و شخصیت و به اصطلاح رگ و ریشه خود گرفتار نامادری می‌شود! ابتلاء به یتیمی و آوارگی و نامادری در عرصه فرهنگی نیز واقعیت دارد و کسی که مبتلا به این بیماری است، خزانه‌ای است تهی و پیکری است بدون قدرت دفاعی و مستعد قبول انواع و اقسام واردات!

فرهنگ و استقراض

این حقیقت که فرهنگهای مختلف در سراسر جهان دارای وجوه اشتراك و واجد جنبه‌های آموزنده و مثبت و قابل تعلیم و تعلم نیز بوده‌اند و هستند، امری است بدیهی و نکته‌ای است مقبول و حدیثی است مکرر. اما به تعبیر سیدقطب، هر کشور و هر دولت هنگام استقراض خارجی ابتدا به خزانه خود نظر می‌کند و اگر آنچه را می‌خواهد استقراضاً تحصیل کند، کلاً یا بعضاً در خزانه خویش موجود دید یا قابل حصول و ممکن‌الوصول یافت، از استقراض منصرف می‌شود. در استقراض فرهنگی و عقیدتی نیز این دقیقه ملحوظ است. آن کس که خزانه فرهنگ و تمدن خویش را از ذخائر معرفت و دافنان عقول تهی می‌یندارد، طبیعی است که مفهوم استقلال ماهوی و جوهری را به درستی در نمی‌یابد و دست استقراض و تکدی فرهنگی را به هر سوی دراز می‌کند. در تاریخ صدساله اخیر چه بسیار اتفاق افتاده است که ارباب قوم باطنظنه و طمطراق از فرنگ برگشته‌اند و کتابی، نوشته‌ای، متنی و یا اصل و قاعده و قانونی را به عنوان ابداع و ابتکار غرب یا خود به ایران سوغات سفر آورده‌اند، اما بعدها بعضاً دریافته‌اند که رهاورد آنها در خزانه فرهنگ و ادبیات و علوم انسانی ایران از پیش موجود بوده و همچون گوهری گرانبهار در پوششی از گرد و غبار بی‌خبری و ناآگاهی و خودباختگی پنهان مانده است. بسیاری از دانش‌پژوهان ما در گذشته‌های دور و نزدیک به دلیل بی‌خبری از ذخیره‌ها و دفتینه‌های عظیم فلسفه شرق و به ویژه فلسفه اسلامی، در ایران و در جوار همین حوزه‌های بزرگ فرهنگی و فلسفی و علمی به فرهنگ و فلسفه ماتریالیستی و مارکسیستی روی آوردند و بعدها پس از تحمل خسران و زیان جبران‌ناپذیر دست دریغ و تأسف برهم می‌زدند که چرا قبل از آن در پی شناخت ذخائر فرهنگی خویش برنیامده‌اند. حال و احوال چنین کسانی، حال و احوال آن ملتی است که گنج طلا بستر خواب و خور او است و او ندانسته دست تکدی به سوی غیر می‌گشاید و طلاي زرد و سیاه و سبزه را از اومی طلبد. بسیاری از نظریه‌پردازان جهان غرب که به نحوی مقوی و مقوم افکار و روحيات استعمارگران بوده‌اند، تصریحاً یا تلویحاً از نژاد و اندیشه و استعداد برتر سخن گفته‌اند. اما امروز مسلمان ایرانی بیش از پیش باید دریابد که کیست؟ او از سرزمین و از تمدنی برخاسته است که ابوعلی سینا و فارابی و مولوی و ملاصدرا و حافظ و سعدی را پرورانده است. غریبان به گواهی و اقرار بسیاری از دانشمندان و مورخان اروپایی در نخستین حرکتها و نهضت‌های علمی خود از شرق و از تمدن اسلامی و ایرانی آموزش و الهام گرفته‌اند، تمدن اسلامی و

* امروز حاجت به قلعه کوب و منجنیق نیست.

ماهواره‌ها و دکلها منجنیق‌هایی هستند که از آخرین غروب‌گاه خورشید در مغرب زمین، نخستین طلوع‌گاه او را در مشرق هدف قرار می‌دهند، پیش از آنکه خورشید فرصت و فراغتی برای طلوع دوباره داشته باشد.

* صاحبان قدرتهای برتر صنعتی و نظامی در قرن بیستم، «دجال» های عصراند.

* شایسته و بایسته‌ی مدینه اسلامی این است که آحاد جامعه بتوانند در معرکه آراء و افکار و عقاید که گاه بازار تبادل و انتقال و اشتراء است و گاه حتی به مهلکه‌ای خسارت‌بار تبدیل می‌شود، به هرچه در این سوی و آن سوی عرضه می‌شود «مجتهدانه» نظر کنند.

* اگر فرهنگ درسلسله‌ای از نواهی و اعدام محصور و محدود شود و مرتبه وجودی آن برعدمیات استوار باشد! چنین فرهنگی در چنین جهان متلاطم و مواجی دوام نخواهد داشت.

* امروز عصر ابزارهای جدید و متنوع در نقل و انتقال فرهنگ است. کتاب یکی از این ابزارها است و کتب ضاله فقط بخشی از جریان ضلال و اضلال را انتقال می‌دهد. عصر کنونی، عصر امواج ضاله است.

در این نوع از فرهنگ و تمدن، حقیقتاً جسم و روح، ذات و صفات ظاهر و باطن و مقتضیات و مختصات هر یک چگونه است؟ تفاوت میان مردم و دولتها در غرب چیست؟ درخششهای موجود در اروپا و آمریکا دارای چه علل و عواملی است؟

فرهنگ، ایجابی و اثباتی است

ج - فرهنگ در ذات خویش بیشتر از آنکه نافی و ناهی باشد، اثباتی است. فرهنگ، بیشتر ایجابی است تا سلبی و به بیانی دیگر بیشتر ایجاد می‌کند تا اعدامی! اگر نافی و سلب نیز در کار باشد - که البته به جای خود هست و حق هم هست و البته جان کلام در همین قید «به جای خود» نهفته است - باز هم چنین نافی و سلبی باید حتماً بر ایجاب و اثبات استوار باشد. یعنی اگر چیزی نافی و سلب می‌شود، چیزی بهتر و فراتر از آن و قدر مسلم اینکه همطراز و هموزن با آن باید عرضه شود، اثبات شود، جایگزین شود. فرهنگ، سازنده و فراهم آورنده است. جریان ساز و حرکت آفرین است. فرهنگ اگر سلب و نافی هم می‌کند، این امر را اولاً و بالذات از طریق ایجاب و ایجاد، محقق می‌سازد و اگر جز این باشد تانیاً و بالعرض است. حداقل اینست که بگویم باید چنین باشد. اگر فرهنگ در سلسله‌ای از توامی و اعدام محصور و محدود شود و مرتبه وجودی آن بر عدمیات استوار باشد! چنین فرهنگی در چنین جهان متلاطم و مواجی دوام و قوام نخواهد داشت. فرهنگ، آن نیست که فقط در وادی عدم اظهار وجود کند! و تنها با کمک افعالی همچون «مخوان، مرو، مبین، مکن، مخواه» فعلیت یابد.

مصونیت یا مصنوعیت

فرهنگ، انسان را یاری می‌کند تا بهتر ببیند، بخواند، برود، بخواهد، بیاید، برگزیند و لازمه برگزیدن نیز اینست که چیزی را نافی و چیزی را اثبات کند. فرهنگ، انسان را قدرت و غنا می‌دهد تا در عالم تراحمات و تعارضات، توانایی ادراک و انتخاب داشته باشد و در مواجهه با آنچه ضد فرهنگ است مصونیت پیدا کند. همانطور که جسم آدمی همواره در محاصره و مخاطره‌ی عوامل بیماری‌زا و تهدید کننده قرار دارد و تنها نمی‌توان با منع کردن و محروم کردن آدمی از هرگونه برخورد و تماس با عوامل مورد نظر به سلامت جسمی دست یافت و همانطور که جسم را تقویت کرده و با عوامل بیماری‌زا و تهدید کننده مواجه می‌کنند تا مصونیت یابد و خود بتواند در مقام منع و مدافعه برآید، اندیشه آدمی نیز باید سلامت و سیادت معنوی خود را با عبور از چنین گذرگاههایی کسب کند. روشن است که مصنوعیت و ممنوعیت دانستن نیز «به جای خود» در حدّ خود لازم است، اما اصالت و تقدّم با آن نیست. عامل اصلی و تمیین کننده و برنده‌ی نهایی نیست. ویژگی‌های این عصر و این قرن در مجموع، صحت این نظریه را نشان می‌دهد.

عصر «امواج ضاله»!

امروز عصر ابزارهای جدید و متنوع در نقل و انتقال فرهنگ است، کتاب یکی از این ابزارها است و

کتاب ضالّه فقط بخشی از جریان ضلال و اضلال را انتقال می‌دهد. عصر کنونی، عصر «امواج ضاله» است! امروز امواج صدا و تصویر همه مرزهای زمینی و آسمانی را درهم شکسته است. این امواج هر لحظه در هر جا و در خانه‌ی در بسته و سر بسته هر کس حضور دائم و مستمر دارد. فقط با واکنش‌های فرهنگی است که می‌توان آینده را تضمین کرد و این دقیقه را به درستی دریافت که قدرت تخریبی و ضلالت آور کتب و امواج حامل اندیشه‌های باطل و ضاله نمی‌تواند صرفاً از «شانیت» بطلان و ضلالت آنها نشأت گرفته باشد و علاوه بر آن در مقام «فعلیت» و تأثیر خارجی نیز که ملاک و مناط حرمت هم همین است با قدرت برتر و افزونتری که همان مصونیت انسان فرهنگی و صاحب فرهنگ است مواجه می‌شود.

خلاصیت و پویایی فرهنگ

د - فرهنگ، هم می‌تواند تیمم و بی‌شناسنامه باشد که این در واقع نوعی بی‌فرهنگی است و هم می‌تواند عقیم و ابر باشد، که به اعتباری می‌توان گفت این نیز به بی‌فرهنگی راه می‌جوید. یکی از مهمترین خصوصیات فرهنگ، پویایی و خلاصیت است.

ریشه‌دار بودن و عمیق بودن فرهنگ، البته اصل استواری است برای پی‌ریزی بنای پویایی و خلاصیت آن، اما به هر حال خلاق بودن و پویا بودن فرهنگ فی‌نفسه خود یک اصل اصیل و اسلامی است. فرهنگ را نباید مجموعه‌ای از محفوظات و معلومات عمومی دانست. آنچه مواد خام فرهنگی است عیناً همان فرهنگ نیست. فرهنگ، کالاهای بسته بندی شده و در معرض فروش قرار گرفته نیست. فرهنگ آن است که قدرت انتخاب، تفکر، ابداع، ابتکار، هوشمندی، آفرینش و خلاصیت را ایجاد می‌کند یا افزایش می‌دهد.

ویژگی مهم‌ترین رکن الهی و آسمانی فرهنگ بشری یعنی دین، به تعبیر امام‌المتقین و امیرمؤمنین علی (ع)، استخراج و استحصال ذخائر و دفائن عقول بوده است و خواهد بود. انبیاء الهی واسطه این فیض بوده‌اند و همچنان فیض روح‌القدس آنها است که فرهنگ‌ساز و مهیج‌العقول است. فرهنگ، زاده این تهییج است و هنر نیز از فیضان همین جوشش و بارش درونی است که مستفیض می‌شود و ظرفیترین جلوه‌های فرهنگ را بر رواق روح آدمی تصویر و ترسیم می‌کند. آفرینندگی، ابداع، ابتکار، نقش‌دهی و تصویرپردازی هنرمندانه، بارقه‌هایی است از اشراق قدسی و ملکوتی و صفاتی است که خداوند خود را به آن صفات می‌ستاید. «هواه الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی». پس هنر در ذات خویش مظهر و مظهری از اسماء حسنی است. اگر خلاصیت هنرمند از یکسو نیاز حیاتی انسان به هنر را از سوی دیگر در نظر بگیریم و زرفای امور را بنگریم، باید بپذیریم که ارزش و اهمیت انسانی و اجتماعی یک اثر عالی و ابداعی هنری و فرهنگی، به هیچ وجه از یک اختراع علمی و صنعتی و اقتصادی کمتر نیست. اما نخست باید آنچه هست حقیقتاً در حدی باشد که بتوان نام هنر بر آن نهاد تا بعد به تناسب قالب بتوان از هدف هنر و هنرهدف‌دار نیز سخن گفت.

ادامه دارد



پاورقی:

- ۱- «فرهنگ و ایدئولوژی»، دکتر علی شریعتی.
- ۲- مقدمه جزوه «برنامه پنجساله فرهنگ و اطلاع‌رسانی» کمیته کارشناسی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳- دائرة المعارف لاروس.
- ۴- «فرهنگ»، مالک بن نبی، ترجمه‌ی سیدباقر ابطحی.
- ۵- مقدمه‌ی جزوه‌ی بررسی مقولات فرهنگی (کتاب، ف. مطبوعات، تاتار، موزه و...)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۶- «اسلام و فرهنگ قرن بیستم»، امام موسی صدر، ترجمه‌ی حاجتی کرمانی.
- ۷- تعریف فرهنگ از نظر «پونسکوه».
- ۸- مشروح مذاکرات شورای فرهنگ عمومی شوراییه انقلاب فرهنگی.
- ۹- همان.
- ۱۰- همان.